**فقه، جلسه 70: 21/11/۱۳۹۹، استاد سید محمد جواد شبیری**

**اعوذ بالله من الشیطان الرجیم**

**بسم الله الرحمن الرحیم**

و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

در مورد وطی به شبهه مرحوم سید فرموده بودند که اگر شخص مزوجه‌ای موطوء شبهتاً واقع بشود، شوهرش نمی‌تواند با او مباشرت بکند بلا اشکال. اما آیا سایر استمتاعات از زنی که باید عدة وطی به شبهه نگه دارد برای شوهر جایز هست یا جایز نیست دو وجه ذکر کردند، بلکه دو قول ذکر کردند، و در مورد هر دو وجه هم استدلال کردند. یک وجه این‌که نه فقط مباشرت ممنوع هست چون غرض از عده با تحریم مباشرت حاصل می‌شود، یک وجه این هست که نه مقتضای عده اجتناب مطلق هست. به نظر می‌رسد که لفظ عده در این‌که مقتضایش چی هست، آیا اجتناب مطلق هست یا اجتناب از خصوص مباشرت هست، خیلی ظهور در اجتناب مطلق ندارد. می‌تواند معنای این‌که عده نگه دارد یعنی شوهر از مباشرت خودداری کند و زن خودش را در اختیار شوهر قرار ندهد تا مباشرت کند، و می‌تواند این باشد که جمیع استمتاعات محرم باشد. این خیلی این‌که مقتضای عده چی است استفاده نمی‌شود، وقتی که چنین نشد دیگر اصل برائت اقتضاء می‌کند که سایر مباشرات جائز باشد، یا حالا اصل برائت هم اگر کسی استصحاب را در شبهات حکمیه جاری دانست، استصحاب جواز استمتاعات دیگر هم اقتضاء می‌کند، چون قبل از وطی به شبهه سایر استمتاعات جائز بوده نمی‌دانیم الآن هم جائز هست یا جائز نیست، استصحاب بقای جواز سایر استمتاعات را می‌توانیم بکنیم. وابسته به آن هست که استصحاب در شبهات حکمیه جاری بدانیم یا ندانیم. البته مرحوم آقای خویی استصحاب را در شبهات حکمیه جاری نمی‌دانند، در شبهات حکمیة الزامیه جاری نمی‌دانند، ولی شبهات حکمیة ترخیصیه مثل ما نحن فیه جاری می‌دانند. ولی خب بیانی که حاج آقا دارند در مورد عدم جریان استصحاب در شبهات حکمیه در شبهات حکمیة ترخیصیه هم جاری می‌شود. حالا تفصیلش اشاره کردم ولی حالا اجمالش را در اصول. تفصیلش در اصول.

عمدة بحث آن نکته‌ای هست که در کلام مرحوم آقای خویی و حاج آقا دنبال شده. مرحوم آقای خویی حالا آن بحث لا تقرب که مرحوم آقای خویی استدلال کرده کار نداریم عمده‌اش آن روایاتی هست که ازش استفاده می‌شود، روایت متعدد بود که ازش استفاده می‌شود که اگر زن شوهردار اشتباها برود ازدواج کند، بعداً معلوم بشود که شوهرش زنده بوده باید عده نگه دارد، ثم ترجع الی زوجه الاول. ثم تصیر الی زوجها الاول، اینجور روایت‌ها. مرحوم آقای خویی می‌فرمایند از این روایات استفاده می‌شود که هیچگونه استمتاعات قبل از پایان عده جایز نیست، پس تمام استمتاعات ممنوع است. حاج آقا می‌فرمایند که از این روایت این مطلب استفاده نمی‌شود، می‌تواند این روایت ناظر به این باشد که جواز استمتاع به مباشرت، استمتاعی که هر گونه، جواز سلطة مطلق مرد بر زن که بتواند هر کاری بکند این سلطة مطلقه بعد از انقضای عده حاصل می‌شود، قبل از انقضای عده چنین سلطة مطلقه‌ای مرد بر زن ندارد، بنابراین ممکن است سایر استمتاعات مجاز باشد، فقط مباشرت محرم باشد. اگر سایر استمتاعات مباح باشد، با این روایت منافاتی ندارد. خب اینجا ممکن است شخصی یک ان قلتی مطرح بکند به فرمایش حاج آقا بگوید که این روایت اطلاقش اقتضاء می‌کند که اگر زن می‌داند که اگر هم خانة شوهر برود، شوهر با او مباشرت نمی‌کند، شوهر ؟؟؟ ۶:۱۵ مباشرت نمی‌کند با این حال این روایت می‌گوید که نباید خانة شوهر برود. اطلاق روایت نسبت به صورتی که علم به عدم وقوع مباشرت دارد، اقتضاء می‌کند که محرم خصوص مباشرت نباشد، محرّم مطلق استمتاعات باشد. این اشکال. پاسخ این اشکال را با دو وجه، یک وجه‌اش نقضی است، یک وجه‌اش حلّی است. اما وجه نقضی‌اش این هست که اگر شما می‌گویید اطلاق روایت اقتضاء می‌کند که حتی در جایی که شوهر مباشرت نمی‌کند هم ممنوع باشد، خب اطلاق این روایت در جایی که شوهر هیچگونه استمتاع هم از زن نمی‌برد شامل می‌شود. پس بفرمایید که استمتاع، پس برای چی ممنوع شده؟ این‌که شما می‌فرمایید اطلاقش یک همچین اقتضایی دارد، خب اطلاقش یک همچین اقتضایی هم دارد که حتی در صورتی که شوهر هیچگونه استمتاعی هم نبرد باز هم ممنوع باشد. همچین اطلاقی هست. پاسخ مطلب، جواب حلی قضیه که هر دو جهت را مرتفع می‌سازد آن این است که، این درست است که حرمت رجوع زن به شوهر یا عدم وجوب رجوع زن به شوهر جنبة موضوعیت ندارد. حالا من یک مقدمه اوّل عرض بکنم، این دو تا تعبیر را من زیاد تکرار می‌کنم، آن این است که ببینید در این‌که این روایات می‌گوید که تعتدّ ثم ترجع الی زوجه الاول. این مفهوم دارد. مفهومش را دو جور می‌شود تطبیق کرد. ثم ترجع را یک موقع ممکن است بگوییم این دال بر وجوب است، ثم ترجع مفهومش نفی الوجوب است. یک موقعی ممکن است بگوییم ثم ترجع خودش مستقیماً دلالت بر وجوب ندارد. مفهومش این هست قبل از او لا ترجع. لا ترجع معنایش این است که رجوع کردن حرام است. حالا آیا مفهوم اینجور جمله حرمة الرجوع یا عدم وجوب رجوع است، این را باید در جای خودش مورد بحث قرار داد من الآن در مقام بیان آن جهت نیستم که این جملات مفهومش عدم وجوب است یا حرمت وجوب است. حالا هر کدام باشد، در این عرضی که می‌خواهم دنبال کنم تفاوتی ندارد. به هر حال عدم وجوب رجوع قبل از انقضای عده یا حرمت رجوع زن به شوهر قبل از انقضای عده، موضوعیت ندارد. اینش مسلم است. خب حالا که موضوعیت نداشت یک نوع طریقیتی دارد. حالا این طریقیتش به جهت حرمت استمتاعات است، مطلق استمتاعات است، یا به جهت حرمت خصوص مباشرت هست. بحث را این شکلی می‌خواهیم دنبال کنیم. ما ممکن است بگوییم آن چیزی که ابتداءً حرام هست، ممکن است خصوص مباشرت مبغوض اوّلیة شارع باشد. شارع مقدس مباشرت برایش مبغوض باشد، به خاطر مبغوضیت مباشرت یک فعلی را که زمینة نوعیة مباشرت دارد را به طور مطلق حرام کرده باشد. این مانعی ندارد. ما می‌خواهیم، این‌که موضوعیت ندارد به این معنا که حتماً باید بالفعل مباشرتی اتفاق بیفتد یا احتمال مباشرت باشد، نه، ممکن است شارع مقدس حتی در جایی که یقین داریم که مباشرت اتفاق نمی‌افتد حرام کرده باشد. ولی حرام کردنش به مناط این باشد که چون زمینة نوعیة تحقق مبغوض شارع درش هست، به طور مطلق حرام کرده باشد. و مبغوضش هم خصوص مباشرت باشد. این مانعی ندارد. پس بنابراین این‌که آن که مبغوض اوّلیة شارع هست چی هست، این ازش استفاده نمی‌شود. ممکن است مبغوض اوّلیة شارع در اینجور موارد در زمان عده حرمت، مطلق استمتاعات باشد، ممکن است خصوص مباشرت باشد. این دیگر از عبارت روایت چیزی در نمی‌آید با هر دویش سازگار هست. بنابراین ما از این روایات نمی‌توانیم دلیل بیاوریم برای این‌که آن که مبغوض اوّلیه هست و شارع به ملاحظة او رجوع زن به شوهر را واجب ندانسته یا حرام دانسته خصوص مباشرت است، یا مطلق استمتاعات است. با هر دویش سازگار است. وقتی با هر دو سازگار بود ما نسبت به سایر استمتاعات غیر از مباشرت حالا یا با استصحاب جواز یا با اصالة البرائة از حرمت جوازش را اثبات می‌کنیم. نتیجه نزدیک می‌شود به همان نتیجه‌ای که حاج آقا فرمودند. نتیجة بحث این می‌شود که اگر شخصی به هر حال مباشرت به اصطلاح نکند و سایر استمتاعات را، زن خودش را در اختیار شوهر قرار ندهد ولی در غیر آن، زن پیش شوهر نرود، ولی شوهر بیاید پیش زن، سایر استمتاعات ازش برده بشود، این مانعی ندارد. البته مباشرت جایز نیست چون عده قدر مسلمش عده نگه داشتن این هست که مباشرت نباید انجام بشود. تعتدّ ازش استفاده می‌شود که مباشرت حرام است چه مباشرت در جایی باشد که زن تحت سلطة مرد باشد یا تحت سلطة مرد نباشد آن از تعتدّ حرمت مباشرت به نحو مطلق استفاده می‌شود. ولی حرمت سایر استمتاعات در جایی که تحت اشرافش نباشد این هم استفاده نمی‌شود. در جایی هم که تحت سلطة مرد هم باشد حرمت استمتاعات استفاده نمی‌شود. ممکن است نفس این‌که خودش را زن در اختیار مرد قرار داده حرام باشد. آن ملازمه ندارد، حرمت در اختیار قرار دادن زن نسبت به شوهر ملازمه ندارد با این‌که استمتاعاتی که مرد می‌برد از زن حرام باشد. خب این این مقدار.

حالا یک نکته‌آی را هم اینجا من ضمیمه بکنم، آن این است که ما روایاتی که در بحث وطی به شبهه داریم که مقید کرده جواز رجوع زن به شوهر سابقش را به انقضای عده، ثم ترجع الی زوجه الاول دارد، همه در جایی هست که زن از سلطة مرد خارج شده باشد، یا به جهت این‌که خیال می‌کرده شوهرش مرده طلاق داده، رفته ازدواج کرده. یا در جایی که هنوز زن تحت اختیار شوهرش قرار نگرفته بوده، چون روایاتی که ما داشتیم، یک دسته‌اش همین بود که زن خیال کرده شوهرش مرده، یا شوهرش طلاق داده رفته ازدواج کرده. این یک صورت. یک صورت هم آن صورتی بود که دو نفر، دو تا زن را تزویج کردند، زن یکی را پیش شوهر دیگری بردند، زن دیگری را پیش شوهر دیگری. زن‌ها جابجا شدند. این صورت را روایات در این صورت می‌گوید تعتد هذه من هذا و هذه من هذا. این هر دوی این صورت‌ها در جایی هست که زن که موطوء شبهتاً واقع شده از تحت سلطة شوهرش خارج شده، هنگام موطوء شبهتاً. شارع مقدس گفته باید عده نگه دارد بعد ترجع الی زوجه الاول. آیا از این مورد حکم صورتی که زن همان موقعی که تحت سلطة شوهرش بوده موطوء شبهتاً واقع شده. خانة شوهرش بوده یک کسی مردی به خیال این‌که این همسرش است باهاش مباشرت کرده. و اشتباهی رخ داده، آیا در این صورت هم ما می‌توانیم حکم این مسأله را ضمیمه کنیم؟ به نظر می‌رسد اصل این‌که اینجا وطی به شبهه عده دارد عرف الغای خصوصیت می‌کند، این‌که تعتد خصوصیتی ندارد تحت سلطة مرد باشد آن زمانی که عده نگه داشته تحت سلطه‌اش بوده نبوده اینها. ولی این مطلبی که ازش استفاده می‌شود که وجوب رجوع زن به مرد یا جواز رجوع زن به مرد این تنها در صورتی هست که عده منقضی بشود و قبل از انقضای عده واجب نیست یا حرام است که زن پیشش شوهرش برود، اینها در صورتی هست که زن قدر مسلمش در این روایات که در جایی هست که زن از سلطة تکوینی شوهر خارج بوده. به نظر می‌رسد که نتوانیم الغای خصوصیت کنیم از این صورت نسبت به صورتی که زن در سلطة تکوینی شوهرش باشد و بخواهیم حکم آن مسأله را بگوییم در اینجا هم مثلاً باید از سلطه‌اش خارج بشود و حتماً زن و شوهر از هم جدا بشوند و اینها. نه، این ازش استفاده این مطلب نمی‌شود. که حالا اگر هم استفاده می‌شد ما عرض می‌کردیم آن لازمه‌اش حرمت جمیع استمتاعات نیست، ولی خود این مسأله موضوعی هست که آیا وجوب این که این روایات هست این هست که اگر در سلطه‌اش نباشد، سلطه را ایجاد نکند. اما اگر در سلطة شوهر باشد، شوهر سلطه را استمرار ندهد به نظر می‌رسد که بین احداث السلطه و استمرار السلطه عرفاً فرق دارد. ممکن است شارع مقدس احداث السلطه را مطلوبش نباشد، ولی استمرار السلطه را آن مطلوبش باشد. نفس به هم زدن سلطه‌ای که موجود هست، زندگی را بخواهد چیز کند یک سختی‌هایی دارد که ایجاد یک سلطة جدید آن چیزها را ندارد. ممکن است شارع مقدس می‌خواهد آن حالت قبلی ادامه بدهد. یک چیزی که در باب استصحاب هست که حالت قبلی می‌خواهد استمرار پیدا کند این هم ممکن است همین نفس ملاک استصحاب که استمرار حالت سابقه هست باعث بشود که شارع مقدس در جایی که سلطة تکوینی وجود دارد نمی‌خواهد سلطة تکوینی ادامه داشته باشد، مانعی ندارد که سلطة تکوینی ادامه داشته باشد. ولی وقتی سلطه وجود ندارد شارع نمی‌خواهد سلطه ایجاد بشود. یعنی این بحث ملاک استصحاب دو تا حکم متفاوت را ممکن است اینجا به دنبال بیاورد، بنابراین اگر شارع اجازة سلطه را نداده باشد یا وجوب سلطه را، وجوب رجوع زن به شوهر را نگفته باشد نمی‌شود ما ازش حکم نقض سلطة سابق را هم استفاده بکنیم. این بحث تمام است.

حالا برویم بحث بعدی. مسألة بعدی، مسألة ۵ هست.

«مسألة 5: إذا كانت الموطوءة بالشبهة خلية يجوز لواطئها أن يتزوجها قبل انقضاء عدتها منه‌ بلا إشكالة» اگر موطوئه به شبهه خلیه باشد واطی‌اش می‌تواند قبل از انقضای عده با او ازدواج کند. چون ادله‌ای که عده را ثابت می‌کند، عدة از غیر را ثابت می‌کند. کسی که با زنی، آن روایت‌هایی که می‌گوید ازدواج با معتده باطل هست و صحیح نیست ازدواج با معتدة به غیر هست، ولی کسی که معتدة چیز هست ادله آن را شامل نمی‌شود. این بحثی درش نیست.

«و أما غيره فهل يجوز له ذلك أو لا؟ يظهر من المحكي عن المسالك جوازه و إن كان لا يجوز مقاربتها إلّا بعد الخروج من العدة و ذلك لعدم المنافاة بين كونها ذات بعل مع كونها في العدة» خب منافات ندارد بگوییم، ذات بعل خب همین مواردی که شخص شوهرش وجود دارد و موطوء شبهتاً واقع می‌شود خب ذات بعل هست، ولی در عده هم وجوب قرار داده.

ایشان می‌گوید: «و الأقوى عدمه لأصالة عدم تأثير العقد» چون اصل این هست که نمی‌دانیم این عقدی که اینها انجام می‌دهند تأثیر دارد در تزویج یا تأثیر ندارد.

«و إطلاق ما دل من الأخبار على عدم جواز النكاح في العدة»

آن اصالة عدم تاثیر العقد آن را شاید ذاتاً چندان مهم نباشد، جایی که ما شک بکنیم که آیا یک عقدی صحیح هست یا عقدی صحیح نیست، ممکن است ما بگوییم که ولو اطلاق مقامی مجموع ادله اقتضای صحت می‌کند. ادله‌ای که مثلاً احل لکم ما وراء ذلک آنها ممکن است اطلاق لفظی‌اش شامل تصحیح عقد نکند، ولی اطلاق مقامی مجموع ادله اقتضاء می‌کند که اگر چیزی در صحت عقد معتبر هست شارع باید بیان بکند. وقتی شارع مقدس بیان نکرده که چیزی در صحت عقد دخالت ندارد، استفاده می‌شود که عقد صحیح هست، بنابراین استصحاب عدم تأثیر عقد را ممکن است ما بگوییم همچین استصحابی ما نداریم. ولی عمده‌اش نکتة دوم استدلالی هست که ایشان می‌فرمایند. «إطلاق ما دل من الأخبار على عدم جواز النكاح في العدة» مراد از عدم جواز نکاح فی العدة یعنی عدم صحة النکاح فی العدة هست.

در پاورقی اینجا آدرس داده الوسائل، جلد ۱۵، صفحة ۴۶۶، باب ۳۷ من ابواب العدد. که آدرس چاپ اسلامیه است.

من مراجعه کردم به این بابی که ایشان آدرس داده، این باب فقط یک روایت از روایت‌هایش مربوط به این بحث بود. این روایت‌های بسیار زیادی دارد، این روایت‌ها باب ۱۷ از ابواب ما یحرم بالمساهرة است که چون این چاپ دار الاسلامیة جلد ۱۴، صفحة ۳۴۴ هست. روایاتی که حکم تزویج با معتده را ذکر کرده. روایت‌هایی که حکم تزویج با معتده را ذکر کرده، چند دسته هستند. تقریباً همة آن دسته‌هایشان بر بطلان این عقد متفق هستند. بعضی‌هایشان دال بر هم بطلان هست هم حرمت ابد هستند. می‌گویند یفرّق بینهما و لا تحل له ابدا. بعضی‌هایشان فقط حرمت ابد را دلالت دارند که ازش استفاده می‌شود که باطل هم هست. همة اینها بطلان را استفاده می‌شود ولی عمدة آن چیزی که شاید مرحوم سید هم به آن روایت‌ها تکیه دارد، روایت‌هایی که حرمت ابد را نگفته ولی بطلان را گفته، یفرق بینهما، بعدش هم باید عده نگه دارد، یا عده را تمام کند، بعد از عده تمام کردن، خاطب من الخطاب و می‌تواند ازدواج کند امثال اینها. این هم روایت‌های زیادی هست که در وسائل، باب ۱۷ از ابواب ما یحرم بالمساهرة هست. در جامع الاحادیث هم باب ۷ از ابواب ما یحرم بالتزویج این مطلب را آورده. آن هم عرض کردم، روایت‌هایش ۳ دسته است، یک روایت‌هایی که هر دو حکم را، هم بطلان، هم حرمت ابد را به صراحت بیان کرده، روایت‌هایی که حرمت ابد را بیان کرده، که بالملازمة بطلان هم ازش استفاده می‌شود و روایت‌هایی که گفته حرمت ابد نمی‌آورد ولی بطلان دارد که مثلاً در صورتی جهلا باشد یا جهلا و عدم دخول باشد، حالا آن در چه صورت این روایات حرمت ابد می‌آید، در چه صورت حرمت ابد نمی‌آید و امثال اینها، آنها را خیلی الآن در مقام بحث و آن جهتش نیست. ولی علی تقدیر روایت‌هایی که دال بر بطلان هست به خصوص آن روایت‌هایی که دال بر بطلان و عدم حرمت ابد هست، برای این بحث خیلی خوب هست و خیلی روایت‌های متعددی هست. نزدیک شاید ۲۰ تا روایت دال بر عدم حرمت ابد، تفریق و عدم حرمت ابد ولو در بعضی صور هست که اینها برای این بحث ما بسیار خوب هست. عرض کردم روایت‌هایی هم که حرمت ابد را دلالت می‌کند آنها هم دال بر بطلان نکاح هستند، ولی در این بحث ما خیلی شاید بهتر باشد به آن روایات عدم حرمت ابد تمسک بشود. این هم این مطلب.

در ادامه ایشان می‌فرماید: «و يظهر من صاحب الجواهر ابتناء المسألة على الوجهين من جواز غير الوطء من سائر الاستمتاعات فيجوز، و عدم جوازها فلا يجوز»

آیا نکاحی که جایز هست یا تزویج جایز هست یا جایز نیست، عرض کردم جواز یعنی صحیح هست یا صحیح نیست. این مبتنی بر این هست که غیر وطی از سایر استمتاعات جائز باشد، یا جائز نباشد. اگر غیر وطی از سایر استمتاعات جائز باشد عقدش هم صحیح است. اگر غیر وطی جائز نباشد، عقد هم صحیح نیست.

چرا؟ «إذ على هذا لا يبقى تأثير للعقد الواقع أصلا» بنابر این‌که سایر استمتاعات هم حرام باشد، این عقدی که واقع شده، این اثری ندارد «فلا يمكن صحته بخلافه على الأول لكفاية تأثيره في غير الوطء من سائر الاستمتاعات.» اینجوری بیان کردند.

این لحنی که استدلال شده خب یک اشکال بدوی دارد، آن این است که چطور می‌فرمایید که این عقد اگر سائر استمتاعات محرم باشد، هیچ تأثیری ندارد. عقد خب اثر دارد، کسی که با زنی ازدواج می‌کند مادرزن محرم می‌شود، حرمة ابدیه. با زنی ازدواج بکند تا وقتی که با آن زن ازدواج کرده دخترش محرم است، حالا برای این‌که حرمت ابد این دختر پیدا کند باید با مادر دخول بشود، این «**رَبائِبُكُمُ اللاّتي في حُجُورِكُمْ مِنْ نِسائِكُمُ اللاّتي دَخَلْتُمْ**» حرمت ابد دارد، ولی حرمت جمعی‌اش تا وقتی هست که، تا وقتی که این مادر در حبالة زوجیت این شوهر هست دخترش را نمی‌تواند بگیرد. بعداً اگر ازش جدا شد آن یک بحث دیگر است. بنابراین لازم نیست که عقد برای تأثیرش مباشرت یا استمتاعی از این زن جائز باشد تا امکان صحتش باشد. نه امکان صحتش متوقف بر آن نیست. علی یمکن صحته این تعبیر خاصی است. بله ممکن است شما بگویید که عرفا آن چیزی که مصحح صحت عقد هست، جواز استمتاعات است. اما سایر احکامی که وجود دارد، آنها احکام فرعی هست که جزء اهداف ازدواج تلقی نمی‌شود. جزء اهداف ازدواج نیست، از احکام ازدواج هست و ازدواجی که حرمت، همراه باشد با حرمت جمیع استمتاعات عرفا کأنّ این ازدواج، ازدواج باطلی است. ولی به نظر می‌رسد این استدلال هم استدلال ناتمامی است. به دلیل این‌که ممکن است یک عقدی صحیح باشد، ولی اثرش فاصله داشته باشد. اگر یک عقدی هیچگونه جواز استمتاعی نیاورد، خب این لا یمکن صحته. ولی آیا حتماً باید جواز استمتاع بالفعل را بیاورد؟ مثلاً ممکن است شما بگویید ازدواج با صغیره جائز است، صحیح هم هست، مطلق استمتاعات را هم محرم بدانید، بگویید نتیجة این ازدواج این است بعد از این‌که آن صغیره بالغ شد دیگر احتیاج به عقد جدید نداشته باشد. با همان عقد سابق این ازدواج انجام شده باشد. این به این خاطر ممکن است حرمت. حالا در آن مسألة قبلی هم این نکته را هم ضمیمه هم بکنم که یکی از نکات دیگری که غیر از آن ازدواج و اینها هست بحث ممکن لزوم نفقه باشد، بگوییم نفقه بر شوهر واجب بشود، مسألة، احکامی که ازدواج دارد، بحث فقط لزوم نفقه ممکن است باشد، بحث ارث بردن باشد، زوجیت فقط جواز استمتاع نیست. بله آن تقریبی که عرض کردم که کأنّ آن مقوم نوعیه‌ای که صحت زوجیت به جهت او عرفا هست، جواز استمتاع است آن یک تقریب دیگر است. ولی آن هم جواز استمتاع در زمان صحت ازدواج نیست. اگر ما مثلاً در مورد، اگر کسی ازدواج در حالت حیض را بگوید حیض مطلق استمتاعات مرد از زن درش حرام است، این مانعی ندارد بگوییم، مطلق استمتاعات مرد از زن حرام است، ولی با این حال ازدواج صحیح است، اثر صحت ازدواج هم همین هست که بعد از این‌که عده تمام شد، بدون این‌که شما نیاز داشته باشید عقد جدید انجام بدهید، این ازدواج نیاز به عقد جدید ندارد، در زوجیت شخص باقی باشد. خب ممکن است حالا، یک موقع‌هایی شرایط ازدواج به گونه‌ای باشد که می‌خواهد ازدواج حاصل بشود برای این‌که الآن زمینة عقد ازدواج خواندن هست، بعد از خروج از عده ممکن است زمینة عقد ازدواج خواندن یک عاقدی آمده می‌خواهد همینجا عقد خوانده بشود و خودشان هم بلد نیستند عقد بخوانند و اینها، می‌گویند بگذار الآن عقد بخوانیم تا بعد از این‌که عده سپری شد بتوانیم ازدواج کامل تحقق پیدا کند و امثال اینها. این‌که عقد حتماً باید تأثیر بالفعل داشته باشد در جواز استمتاعات آن لازم نیست همچین چیزی. بله آن بحث اطلاق ما دل من الاخبار علی عدم جواز النکاح فی العدة آن بیانی که مرحوم سید اینجا قبل ذکر کردند درست است و آن عمده‌اش همین اطلاق ما دل من الاخبار هست که روایت استفاده می‌شود که ازدواج با زن معتده باطل هست. این هم داخل یکی از مصادیق آن مطلب هست. این هم این مطلب.

مسألة بعدی هم مسألة خاصی ندارد. ایشان می‌فرمایند که: «مسألة 6: الظاهر عدم سقوط نفقتها في أيام عدتها من وطء الشبهة‌ إذا كانت ذات بعل و ليست ملحقة بالناشزة و إن قلنا بعدم جواز مطلق الاستمتاعات فحالها حال الزّوجة حال الإحرام.»

در جایی که در ایام عده ظاهراً نفقه‌اش ساقط نمی‌شود خب دلیل بر سقوط نداریم، هم اطلاقات ظهور نفقه اقتضاء می‌کند که در ایام عده هم، و این ملحق به ناشزه نیست. مجرد این‌که حتی اگر چون در وطی به شبهه مدار مرد هست، اگر مرد شبهه داشته باشد حالا مرد، حالا این صورت را باید دقت کرد که اگر شخصی، زنی با علم به این‌که، یعنی برود عمداً زن با علم به این‌که شوهر دارد موطوء شبهه. یک موقعی زن خیال می‌کند شوهرش از دنیا رفته می‌رود ازدواج می‌کند یک صورت هست. یک موقعی نه می‌داند که شوهر دارد، می‌داند و معصیت می‌کند، این شاید بگوییم که اینجا نفقه‌اش ساقط می‌شود به دلیل این‌که با علم به شوهرداری رفته موطوء شبهتاً واقع شده و این ولو الآن مثلاً پشیمان شده باشد و امثال اینها ولی به هر حال این ممنوع شدن شوهر از مباشرت از زن به خاطر معصیتی هست که از زن سر زده. ممکن است بگوییم در این صورت نفقه‌اش ساقط هست و ادله‌ای که این زن را، ناشزه را می‌گیرد، مثلاً انگار می‌گیرد این یک قدری دیگر بحث الغای خصوصیت هست از ادلة ناشزه. ادلة ناشزه نسبت به صورتی که زن معصیت در مقدمات نداشته باشد ادلة ناشزه نمی‌گیرد، ولی اینجا حالا آن می‌گوید می‌فرماید که «فحالها حال الزّوجة حال الإحرام.» حال الزّوجه حال الإحرام آن زن ولو با احرام بستن باعث می‌شود که شوهر نتواند مباشرت کند، ولی آن کار محرمی انجام نمی‌دهد، حالا یا ازدواج موقت، حج مستحبی باشد که از شوهرش اجازه گرفته، حج واجب هم باشد به خاطر انجام وظیفة الهی دارد این احرام را می‌بندد. ولی در ما نحن فیه اگر جایی زن با معصیت، با علم به این‌که شوهرش از دنیا نرفته و شوهرش موجود است یا با استصحاب، علم ندارد، استصحاب بقای زوجیت شوهر داشته لاابالی گری کرده باز آمده جایی که زن در این ازدواج معذور نبوده، جایی که زن در این ازدواج معذور نباشد ممکن است ما بگوییم که عده‌اش ساقط می‌شود. دیگر این یک مقداری بستگی به این دارد که اشخاص بتوانند الغای خصوصیت بکنند یا نتوانند الغای خصوصیت بکنند، به این بحث‌ها مبتنی هست و فکر کنم شاید بشود در جایی که زن معصیت کرده و وطی‌اش به شبهه ناشی از عصیان زن باشد، بگوییم که اینجا نفقه‌اش ساقط می‌شود و ملحق به ناشزه است. بله اگر هیچگونه اصراری نکرده باشد، خود زن هم غافل بوده و معذور بوده در این مباشرت آن هیچ وجهی ندارد بر این‌که ما این را ملحق به ناشزه بدانیم. خب بحث تمام.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان